

# نقد (؟)

## شمیم بهار

### درباره‌ی آنچه که به نقد در نمی‌آید

سه مثال برای آنچه که به نقد در نمی‌آید: «مر کب محو» (یک داستان) نوشته‌ی سید محمد علی جمالزاده و مقاله‌های جدید جلال آل احمد (در «ارزیابی‌ی شتابزده» مثلن) و «روز اول قبر» (مجموعه‌ی ده داستان کوتاه و یک «بازی در سه سن») نوشته‌ی صادق چوبک. و این صورت مساله است - به این معنا که نقد آنچه در فاصله‌ی شماره‌ی پیش مجله تا این شماره از نویسندگان ما چاپ رسیده باید در اینجا بیاید. درین زمینه اما نقدی نیست. متاسف - و توضیح میدهم.

آنچه درباره‌ی نقد هنری میدانیم کم نیست: درباره‌ی نقداثرهای ماندنی و اثرهای خوب و بهتر و بدتر و حتا درباره‌ی چگونگی نقداثری‌ی بد. آنچه نمی‌دانیم در باره‌ی نقد اثری است که از حد این «بد» بگذرد. اینرا میدانیم که تدریس در وظیفه‌ی یک منتقد نیست. اینرا اما نمی‌دانیم که تا وقتی یک مولف از ابتدایی ترین اصول رشته‌ی هنری اش بی‌خبر است منتقدرا از توضیح غلط‌های مولف گریز نیست. و بالاخره اینرا آموخته‌ایم که هیچ هنرمندی هنرمند آخرین نیست: و همیشه باید در انتظار هنرمند بعدی بود که از گرد راه برسد و قوانین نو بیاورد و اثری تازه‌تر. اینرا اما نیاموخته‌ایم که هیچ اثر بدی اثر بد آخرین نیست - و می‌آموزیم که چگونه اینجا بدی‌ی یک اثر (که دیری است از حد یک اثر هنری گذشته) میتواند از هر حدی بگذرد.

نتیجه این که اگر یک طرف سکه‌ی نقد هنری نقش اثری هنری را دارد که می‌توان به نقدش پرداخت طرف دیگر سکه نقش مولفی چنان بیخبر را دارد که باید بکلاس درس راهنما پیش کرد. مشکل اساسی منتقدی که اینجاست در کار دارد تنها این نیست که همیشه با این طرف دوم سکه روبروست - واقعیت این است: سکه‌ی بی که اینجا بدست منتقد میدهیم اساسن قلبی است. منتقدی که درین تنگنا افتاده (اگر هنوز به تاثیر نوشتار و بعد از مرگ امیدوار باشیم) مثلن میتواند آنچه را که از حد «بد» گذشته از خطه‌ی نقد هنری براند. میتواند (و باید) از آموخته شدن به بدی اثرها بپرهیزد - تا مثلن بتدریج کم غلط بـودن کار را خوبی‌ی آن نیا نگارد.

راهی که - بنا برین - هست راه حل مشکل نیست. راه فراری است: سکوت. در باره‌ی «سرود سراب» (یک داستان) نوشته‌ی امیر گل آرا سکوت میکنیم. درباره‌ی «غصه‌ی و قصه‌ی» (مجموعه‌ی داستان کوتاه) نوشته‌ی محمود کیا نوش سکوت می‌کنیم. درباره‌ی «پنج‌جره» (یک داستان) نوشته‌ی روستا باختری سکوت می‌کنیم. همیشه اما نمی‌توان سکوت کرد. درباره‌ی آخرین کتاب جمالزاده سکوت کنیم؟ «مر کب محو» را دوباره می‌خوانم - و به این فکر می‌فتم که وقتی مجله‌ی «سخن» (دوره‌ی پانزدهم - شماره‌ی هشت) «مر کب محو» را «داستان جالب و شیرین» ی می‌خواند قصد فریب چه کسی را دارد! اگر بحال خواننده رقت

نمی آوریم بحال خودمان رقت بیاوریم . بس نیست ؟ خط قرمز را همینجا میکشم فکرمی -  
کنم تنها چیزیکه از نویسنده ی «مرکب محو» میتوان خواست اینست که : قلمت را زمین بگذار -  
خاهش میکنم ! نقد هنری که بماند .

□

سید محمد علی جمالزاده و جلال آل احمد و صادق چوبک : درباره ی آخرین اثرهای  
این - با اصطلاح - «بزرگترین نویسنده های معاصر ایران» چطور میشود سکوت کرد! چطور  
میشود سکوت نکرد!

در «مرکب محو» جمالزاده دارد ادای خودش را درمی آورد - وحتا در همین کار هم  
موفق نیست. هنوز همان حرف های قراردادی که مثلن نکیر و منکر در جواب «خدایت کیست؟»  
ازین چیزها میشوند : «جان نهان در جسم و او در جان نهان / ای نهان اندر نهان ای  
جان جان» . ( و مثلن طنز آلود - طنزی اما چنان نپخته و بچگانه که خجالت آوراست . )  
گذشته از چیزهایی که اساسن مطرح نیست -- ساختن شخصیت آدمی که داستان درباره ی اوست  
یا مثلن زبان داستانی صحیحی - «مرکب محو» حتا گیرایی یك قصه ی ساده را هم ندارد.  
مشکل آل احمد در «ارزیابی شتابزده» این است که نمی خاهد پیاموزد سماجت در  
بی خبری نفی بی خبری نیست. مقاله های جدید او نمایشگر بی اطلاعی اش در مسائل هنریست  
و تنگ نظری و ادا . در نتیجه همه ی قدرت آل احمد در نوشتن مقاله (که نمونه خوبش را در «پیر  
مرد چشم ما بود» دیده ایم) تنها به این کار می آید که خاندن های سادرا چنان بفریبد تا در نیابد که  
آنچه هست همه بی اطلاعی ست . با این حال می بینم که بین واقعیت تاریخی و اثر هنری فرق  
نمیگذارد . نظریه اش درباره ی تأثر و نقاشی بکلی غلط است . «برداشت» ی که از ادبیات  
معاصر فرانسه دارد غلط است . «برداشت» ی که از ادبیات قرن نوزدهم روسیه دارد غلط است .  
(از نظریه های آل احمد در زمینه ی مسائل هنری در شماره ی «ویژه ی آل احمد» سخنی نرفت :  
حالا که این کتاب را در دست دارم می بینم چیزی از کف نداده ایم .) و بالاخره وقتی می بینم  
باید برای نویسنده اساسن توضیح داد که منظور از ساختن یك قهرمان داستان چیست  
کتاب را می بندم و میگذارم کنار - غلطها چنان «عیان» است که حتا به بهانه ی «برداشت» بازی  
و در «جست و جو» ی نقد بودن هم نمیتوان لوئش کرد .

نمایشنامه یی که در «روز اول قبر» به همراه داستان ها آمده آنچنان است که اگر قصد نقدی  
در کار باشد چاره یی نیست جز اینکه از تعریف تأثر شروع کنیم و از نو توضیح بدهیم تأثر  
یعنی چه . و داستان ها هم اثرهای خیلی بهتری نیستند . درین داستان ها - با اینحال - من  
هنوز نشانه هایی از یك نویسنده ی داستان کوتاه می باهم - و صبر می کنم : به این امید که در  
مجموعه ی داستان های کوتاه بعدی نویسنده ی از یادرفته باز گردد . درین کتاب اما - حیف که -  
با نقطه های ضعف داستان های قدیمی روبرو هستیم و آنچه را که به آنها ارزش می بخشید از  
دست داده ایم . اگر فارسی جمالزاده در «مرکب محو» این چنین به پستی گراییده  
و اگر روش (manner) مقاله نویسی آل احمد به یك رشته ادای مکرر (mannerism)  
تبدیل شده زبان چوبک همان است که در «تنگسیر» دیدیم : سراسر پرگویی و ولنکاری و تصنع



سید محمد علی جمالزاده و جلال آل احمد و صادق چوبک: چطور می شود سکوت نکرد!



سکه های قلبی ! سکه های قلبی !

از نو میپرسم پس نیست ؟ فقط سنک منتقدهارا بسینه نمیزنم که جیب هاشان را از سکه های قلبی انباشته ییم . این اما هست که اگر نویسنده ها مان دیگر برای خلق يك اثر هنری و بحث درباره ی آن - و حتما امضا های خود - احترامی قائل نیستند من هنوز به ارزش نقد هنری معتقدم . هنوز کلمه ها را محترم می شمرم - کلمه ی «عالی» و کلمه ی «خوب» و حتما کلمه ی «بد» . و ازین روست که مثلن «مرکب محو» و «ارزیابی شتابزده» و «روز اول قبر» را ارزشی چندان نمیابم که حقا بتوان به نقد درآوردش . و - نقد به کنار - اگر این یادداشت را در همینجا تمام میکنم ازین روست که تماشای سقوط را منظره یی تماشایی نمیابم . دیگر تماشاچی ها اما همه جمع آمده اند - با سرو صدا و فریاد و جنجال . نگاه کن !

شهریور ۴۴